بسم الله الرحمن الرحیم

نقش تعبیر واسطه در معجم رجال (قسمت دوم)

تألیف: حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمدجواد شبیری

آدرس ثابت:

https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1627907

-

اشاره

قسمت نخستِ این مقاله، در شماره 67 فصلنامه ره‌آورد نور (ویژه‌نامه پژوهش‌های رجالی)، با مـباحثی در نقش اصلی تعبیر واسطه و بیان کیفیت تحمل روایت و بیان طرق هشتگانه تحملِ حـدیث مطرح گردید. در این شماره، بـه ادامـه بحث تعبیر واسطه و در واقع، آخرین بخش از مقاله مذکور می‌پردازیم.

ب. روایت مستقیم و غیرمستقیم از معصوم(ع)

تعبیراتی که در هنگام روایت از معصوم(ع) نقل می‌شود، همه در دلالت بر حضور راوی در نزد معصوم یکسان نیستند؛ برخی، به‌صراحت حضور راوی در نـزد معصوم(ع) را می‌رسانند و بعضی، چنین صراحتی را ندارند. در آغاز این بحث، به دو مثال زیر توجه نمایید:

1. «عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا عبد الله(ع).»

2. «عن ابن ابی نصر قال: قرأت فی کتاب ابـی الحـسن الرضا(ع) الی ابی جعفر(ع).»

مثال اوّل، به‌روشنی می‌رساند که محمد بن مسلم، حضور امام(ع) را درک نموده و از حضرت پرسشی کرده است. بنابراین، عصر محمد بن مسلم را به‌وضوح تعیین می‌کند؛ ولی از مثال دوم، چنین استفاده‌ای نمی‌شود؛ زیـرا چـه بسا ابن ابی نصر، نامه امام را به دست آورده و آن را خوانده باشد. پس، به وسیله این سند، عصر ابن ابی نصر به‌درستی معلوم نمی‌گردد و طبقه حدیثی وی، روشن نمی‌شود.

در معجم رجال الحدیث، ایـن دو مـثال را از هم ممتاز ننموده‌اند. بنابراین، برای تحقیق در طبقه روات، حتماً باید به اصل سند مراجعه کرد و در نحوه تعبیر واسطه دقت نمود.

دسته‌بندی تعبیرات واسطه

با دسته‌بندی تعبیرات واسطه می‌توان آنها را بـه سـه دسـته تقسیم نمود:

1. مواردی که بـه‌صراحت دلالت بـر حـضور راوی در نزد امام می‌کند؛ مانند:

«عن زرارة قال: سألت أبا عبد الله(ع)، عن زرارة قال: قال لی أبو عبد الله(ع)، عن زرارة قال: قال أبو عبد الله: يا زرارة، عـن زرارة قـال: قـيل لأبی عبد الله(ع) و أنا عنده.»

2. مواردی که لفظ، ظـهور در حـضور راوی در نزد امام دارد؛ مثل:

ـ مواردی که در اسناد متصله کلمه «عن» به کار برده می‌شود؛ مانند «السکونی عن ابی عـبد الله(ع).»

ـ مـواردی کـه در سند فقيه، عبارت روی زرارة عن ابی عبد الله(ع) به کار برده شـده باشد.

3. مواردی که تعبير واسطه در روايت مستقيم، نه صراحت دارد و نه ظهور؛ مانند:

ـ «عن ثعلبة بن ميمون قال کـان ابـو عـبد الله(ع) يسأل شهاباً.» (کافی، ج 4، ص 60)

ـ «عن الفضيل بن يسار قال: کان علی بـن الحـسين ـ صلوات الله عليهما ـ يأمر الصبيان.» (کافی، ج 3، ص 409؛ تهذيب، ج 2، ص 380)

در معجم رجال الحديث، هر سه دسته روايات، به گونه واحـد درج شـده و بـدين ترتيب، کشف طبقه راوی از اين کتاب بدون مراجعه به اصل سند، ميسر نـيست.

تـقسيم روايـات از جهت نحوه تحمل و اداء روايت

ناگزير، در اينجا بايد اشاره کنيم که در مورد روايت و حديث، مـا بـا دو مـرحله مواجه هستيم؛ يکی، مرحله اخذ و تحمل حديث و ديگری، مرحله نقل و اداء حديث. بين اين دو مـرحله، تـفاوت می‌باشد.

روايات از اين زاويه، به سه قسم تقسيم می‌شوند:

قسم اوّل: روایاتی که تحمل و اداء حدیث، بدون تردید به نحو مستقیم صورت گرفته است؛ مانند: «عن زرارة قال: سمعت أبا عبد الله(ع).»

در این قسم، طبقه راوی به‌راحتی از این سند استفاده شده و در حجیت روایت بحثی نیست.

قسم دوم: روایاتی که در مقام اداء، به نحو غیرمستقیم بوده و در نتیجه، تحمل آن نیز به نحو غیرمستقیم صورت گرفته است؛ مانند: «عن زرارة قال: بلغنی عن رسول الله(ص)، عن زرارة مرسلاً عن رسول الله(ص).»

در این قسم، نیز باید وثاقت واسطه مورد بحث قرار گیرد و در صورت معلوم نبودن واسطه، روایت در حکم مرسل است. طبقه راوی نیز از این قسم استفاده نمی‌گردد.

قسم سوم: روایاتی که در مقام اداء، به نحو مستقیم بوده؛ ولی تعبیر واسطه بر نحو تحمل حدیث دلالتی ندارد. مثال‌هایی که ما تاکنون مطرح نمودیم، همه از این قسم می‌باشد. در این قسم، شناخت طبقه راوی از سند به دست نمی‌آید؛ زیرا آنچه طبقه راوی را معلوم می‌کند، نحوه تحمل حدیث است؛ نه نحوه اداء آن.

گونه‌های روایاتی که نحوه تحمل آنها روشن نیست

در اینجا باید ابتدا گونه‌های مختلف این قسم را مطرح کنیم تا بحث ما روشن‌تر گردد:

گونه اوّل: راوی، قطعاً به اماره‌ای معتبر، مستقیماً از معصوم روایت کرده است؛ مانند: «عن زرارة قال کان أبو جعفر(ع) یصلی العتمة، عن ثعلبة بن میمون قال: کان أبو عبد الله(ع) یسأل شهاباً.»

گونه دوم: روایت راوی از معصوم، ثابت نیست؛ ولی امکان و صلاحیت راوی برای روایت از معصوم، به قطع یا به اماره معتبر ثابت است؛ مانند بسیاری از کسانی که معاصر ائمه بوده‌اند؛ ولی روایت از آنها از معصوم(ع) معلوم نیست.

گونه سوم: روایت راوی از معصوم، ثابت نیست و صلاحیت راوی برای روایت نیز ثابت نشده است؛ مانند روایت فضیل بن یسار از امام سجاد(ع).

گونه چهارم: روایت برای راوی از معصوم، مقطوع‌العدم بوده یا اماره معتبری بر عـدم روایـت قائم است؛ خواه امکان آن وجود داشـته و یـا امکان آن نـیز وجـود نـداشته است؛ مانند: «عن ابـی بصیر قال: کان امیر المؤمنین(ع) یجلد الحُرّ و العبد.» (کافی، ج 7، ص 275) عباراتی که شیخ صدوق در فقیه یـا عـنوان «قال الصادق(ع)» و شبه آن نقل می‌کند، از ایـن دسـته اسـت.

حـال، بـاید دید در این گـونه‌های مـختلف، کدام‌یک حجت می‌باشند؟

این گونه‌ها از جهت حجیت، به ترتیب از گونه اوّل تا گونه چهارم قرار گرفته‌اند. بنابراین، اگـر گـونه چـهارم حجت باشد، سایر گونه‌ها نیز حجت اسـت؛ ولیـ از حـجیت گـونه اوّل، حـجیت سـایر گونه‌ها استفاده نمی‌شود.

حجیت سه گونه نخست، مبتنی بر این اصل است که آیا در موردی که تحمّل حدیث ممکن است، به نحوه مستقیم باشد و یا غیرمستقیم؟ آیا اصـل عقلایی وجود دارد که حکم به مستقیم بودن روایت کند مطلقاً، یا در صورتی که امکان روایت مستقیم احراز شده باشد و یا در خصوص صورتی که در جای دیگر، روایت راوی ثابت شده باشد؟ این اصـل در صـورت ثبوت، حجیت سه گونه را یا گونه اوّل و دوم و یا فقط گونه اوّل را ثابت می‌کند.

در مواردی که امر دائر باشد بین حسّ معتبر و حدس یا حسّ غیرمعتبر، عقلا به خبر اعتماد می‌کنند.

به هـر حـال، اگر این اصل پذیرفته شود که خود لوازم مهمی چون حجیت مرسلات صدوق در فقیه را به همراه دارد، می‌توان این گونه‌های چهارگانه را تصحیح کرد؛ وگرنه تـصحیح ایـن گونه‌ها، دشوار است.

فایده رجـالی بـحث

در مورد دسته سوم، یعنی مواردی که تحمل حدیث معلوم نیست به چه نحو صورت گرفته، نمی‌توان طبقه راوی را از سند آموخت و در این امر، فرقی بین گـونه‌های چـهارگانه این دسته وجود نـدارد و اگـر فرقی در بین این گونه‌ها در حجیت و عدم حجیت باشد، در اثبات طبقه راوی مؤثر نیست. آری، اگر بخواهیم تعداد روایات راوی از امام را به دست آوریم، توجه به گونه‌های مختلف و بحث پیشین در اینکه از این گونه‌ها کـدام‌یک را مـی‌توان از موارد تحمل مستقیم دانست، نقش تعیین‌کننده دارد. در اینجا به مواردی که به‌صراحت تعابیر واسطه روایت مستقیم راوی را تبیین می‌کنند و در نتیجه، طبقه راوی را معین می‌سازند، به

عنوان اوّلین‌گام در تحقیق باید توجه نمود و با استفاده از آن تعبیرات، سایر تعبیرات را معنا کرد.

معجم رجال الحدیث و گونه‌های مختلف روایت

در معجم رجال الحدیث، دو گونه اوّل و دوم را که فعلیت روایت مستقیم و یا صلاحیت آن احراز شده، بدون هیچ اشاره‌ای در ضمن روایت راوی از امام آورده‌اند. در مورد گونه سوم نیز معمولاً به مانند دو گونه اوّل رفتار شده است و حتّی در پاره‌ای موارد که روایت مستقیم، بعید بوده، به این مطلب تذکر داده نشده است؛ به عنوان نمونه، روایت «ربعی بن عبد الله عن الفضیل بن یسار قال: کان علی بن الحسین ـ صلوات الله علیهما ـ یأمر الصبیان...» (کافی، ج 3، ص 409؛ التهذیب، ج 2، ص 380) را در معجم رجال الحدیث (ج 13، ص 471) به عنوان «روی عن علی بن الحسین، و روی عنه ربعی بن عبد الله» آورده‌اند؛ تنها در پاره‌ای موارد، به طبقه راوی توجه شده و استظهار ارسال روایت صورت پذیرفته است که نمونه‌هایی از آن را در بحث‌های آینده خواهید دید.

به تصویر صفحه مراجعه شود.

در مورد گونه چهارم، به ارسال روایت تصریح شده است. بدین ترتیب، روایاتی چون:

ـ «عن ابی بصیر قال: بینا رسول الله ـ صلی الله علیه وآله ـ ذات یوم جالساً.» (کافی، ج 8، ص 57)؛

ـ «سماعة عن ابی بصیر قال: کان امیر المؤمنین(ع) یجلد الحرّ والعبد.» (کافی، ج 7، ص 215؛ التهذیب، ج 10، ص 91؛ استبصار، ج 4، ص 237)؛

ـ و نیز عبارت «و فی نوادر ابراهیم بن هاشم انه سئل أبو عبد الله(ع)» (فقیه، ج 1، ح 1028؛ نظیر آن در: فقیه، ج 4، ح 260)، در ذیل ترجمة ابراهیم بن هاشم به عنوان روی مرسلاً عن ابی عبد الله(ع) ذکر شده است. (همان، ج 1، ص 557)

بدین ترتیب، بین مواردی که در اصل سند به ارسال سند تصریح شده و مواردی که با توجه به طبقه راوی سند، مرسل دانسته شده، فرقی گذاشته نشده است. بدین طریق، ما نمی‌توانیم از معجم رجال الحدیث دریابیم که آیا اداء روایت به نحو مستقیم صورت گرفته و یا به نحو غیرمستقیم، و ناگزیر به مراجعه به اصل روایت می‌باشیم. تمایز بین این دو دسته، دارای فواید رجالی و اصولی است که به جهت اختصار، بدان نمی‌پردازیم.

نـمونه‌های عـملی تـأثیر تعبیر واسطه در رجال

در اینجا مـناسب مـی‌بینیم بـرخی بحث‌های رجالی را که در آن به تعبیر واسطه توجه شده و اشتباهاتی از این رهگذر حاصل گردیده، ذکر نماییم.

بحث اوّل: روایت عبد الله بن المغیرة از امـام صـادق(ع)

در مـعجم رجال الحدیث (ج 10، ص 509)، به 8 روایت عبد الله بن المغیرة از امـام صـادق(ع) اشاره شده است. با مراجعه به اصل سند، به دست می‌آید که هیچ‌یک از این موارد، در روایت مستقیم صریح نـبوده و اکـثر آنـها در این امر ظاهر هم نیستند. بعضی از این اسناد، عبارت‌ند از:

1. فـقیه، ج 1، ح 1351: «وفی کتاب عبد الله بن المغیرة أنّ الصادق(ع) قال: ... .»

2. فقیه، ج 1، ح 1538: «و فی روایة عبد الله بن المغیرة أنّ الصادق(ع) قال: ... .»

3. کـافی، ج 6، ص 154، ح 6: «عـن ابـن ابی عمیر عن عبد الله المغیرة، وغیره قال: (کذا) تزوج حمزة بـن حـمران ابنة بکیر... فذکر ذلک لابی عبد الله(ع).»

در این اسناد، تنها مورد دوم، ظهوری در روایت مستقیم دارد که آن هم چندان قـوی نـیست و تـتبع در اسناد فقیه، اقتضا می‌کند که تعبیر «وفی روایة فلان عن الامام(ع)» را در خـصوص مـورد روایـت مستقیم به‌کار نمی‌برد؛ چنان‌که به برخی از این موارد، پس از این اشاره خواهیم کرد.

بحث دوم: روایـت ابـن بـکیر از امام سجاد(ع)

در معجم رجال الحدیث (ج 22، ص 363)، به روایت ابن بکیر از امام علی بن الحسین(ع) اشـاره شـده و به کافی (ج 7، ص 296) و تهذیب (ج 10، ص 163، ح 653) ارجاع داده‌اند. تعبیر موجود در این موارد، ظهور در روایت مستقیم نـدارد. مـعجم رجـال الحدیث، در اسناد هشام بن سالم به ارسال این روایت تنبیه داده‌اند.

در این ترجمه، روایـات زیـر مورد توجه بوده است:

1. «ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم قال: کـان عـلی بـن الحسین(ع) یعجبه العنب... .» (کافی، ج 6، ص 350، ح 3).

2 و 3. «ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم و ابن بکیر و غیر واحـد قـالوا: کان علی بن الحسین(ع) فی الطواف... .» (کافی، ج 7، ص 296؛ تهذیب، ج 10، ص 163، ح 653)

در اسناد هشام بن سـالم در مـعجم رجـال الحدیث (ج 19، ص 413) آورده شده: «والظاهر أنّ هذه الروایات مرسلة لبعد طبقة هشام بن سالم عن علی بـن الحـسین(ع).»

ولی در اسـناد ابن بکیر (ج 22، ص 363)، روایت 2 و 3 ذکر شده است؛ بدون اینکه به ارسال سند تـذکر دادهـ شود. نحوه تعبیر واسطه، در هیچ‌یک از دو مورد بیان نشده است.

به تصویر صفحه مراجعه شود.

بحث سـوم: روایـت ابن ابی عمیر از امام صادق(ع)

در معجم رجال الحدیث (ج 22، ص 101)، به جز ابن ابـی عـمیر معروف، ترجمة دیگری با همین عنوان آورده شـده و بـه روایـاتی در ضمن ارجاع داده شده که تمامی آنها از امـام صـادق(ع) بوده است. سپس، فرموده‌اند: «أنّ ابن ابی عمیر هذا من اصحاب الصادق(ع) وهـو مـغایر لابن ابی عمیر المعروف، وإن کـانا یـشترکان فی ان اسـم کـل واحـد منهما محمد.»

ما در اینجا اصل سـند ایـن روایات را ذکر می‌کنیم تا ببینیم آیا این روایات از شخص دیگری است یـا خـیر:

1. فقیه، ج 1، ح 1563: «فی روایة ابن ابی عـمیر عن الصادق (ع) قال:...».

2. تـهذیب، ج 2، ح 6 : «و روی الحـسین بن سعید عن محمد بـن سـنان عن ابن مسکان عن ابن ابی عمیر قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن افـضل مـا جرت به السنة من الصـلاة قـال: تـمام الخمسین.»

3. تهذیب، ج 2، ح 7: «و روی الحـسین بـن سعید عن محمد بـن ابـی عمیر عن حماد بن عثمان قال: سألت ابا عبد الله(ع)... قال ابن ابی عمیر ثـمّ وصـف ـ علیه السلام ـ کما ذکر أصحابنا.»

روایـت مـورد اشاره در مـعجم رجـال الحـدیث، ذیل حدیث 7 می‌باشد و اشـاره شده که راوی در این سند، حسین بن سعید می‌باشد.

4 و 5. تهذیب، ج 2، ح 189؛ استبصار، ج 1، ح 1116: «عن ابن مسکان عن ابـن ابـی عمیر قال سألت ابا عبد اللهـ(ع).»

6. تـهذیب، ج 2، ح 433: «احـمد بـن مـحمد بن عیسی عـن ابـی طالب عبد الله بن الصلت عن ابن ابی عمیر قال: کان ابو عبد الله(ع) یقرأ فی الرکعتین...ـ .»

چـنان‌که مـی‌نگرید، تـعبیرات واسطه در این موارد، مختلف است؛ تعبیر رقـم 2 و 4 و 5، صـریح در روایـت مـستقیم اسـت و اگـر در عنوان راوی تحریفی رخ نداده باشد، ناگزیر مراد از ابن ابی عمیر در سند، غیر از ابن ابی عمیر معروف است.

در رقم 6، تعبیر هیچ ظهوری در روایت مستقیم ندارد و مراد از ابن ابی عـمیر در سند، به قرینه راوی، همان ابن ابی عمیر معروف است. در معجم رجال الحدیث، در چند صفحه بعد، مواردی را که عبد الله بن الصلت از ابن ابی عمیر روایت کرده، جزء روایات ابن ابی عـمیر مـعروف آورده است (ج 22، ص 106). بنابراین، در رقم 6 نیز باید به قرینهٔ راوی، مراد همان ابن ابی عمیر معروف باشد.

روایت رقم 1 نیز هرچند ظهور بدوی در فقیه، ظهور در روایت مستقیم از امام صادق(ع) دارد، ولی پیش‌تر اشـاره کـردیم که تعبیر (فی روایة...) در فقیه، ظهور در روایت مستقیم ندارد.

جالب‌ترین مورد، رقم 3 است. مراد از ابن ابی عمیر در رقم 3، بدون تردید، همان محمد بـن ابـی عمیر در صدر سند است و در مـعجم رجـال الحدیث نیز به همین جهت، راوی از ابن ابی عمیر را حسین بن سعید گرفته‌اند و از اینجا نتیجه گرفته می‌شود که ابن ابی عمیر، همان راوی مـعروف اسـت؛ زیرا علاوه بر ایـنکه حـسین بن سعید راوی شناخته شده و پُر روایت از

ابن ابی عمیر معروف است، در معجم رجال الحدیث (ج 14، ص 423) روایت صدر رقم 3 را در ضمن روایاتی که ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان نموده و حسین بن سعید از وی روایـت کـرده، ذکر نموده‌اند.

گذشته از این، حسین بن سعید، در روایت رقم 2 (تهذیب، ج 2، ح 6)، با دو واسطه از ابن ابی عمیر از اصحاب امام صادق(ع) روایت می‌کند. آیا تناسب دارد که در روایت بعدی، به گونة مستقیم از همان ابـن ابـی عمیر روایـت کند؟ منشأ این اشتباه، عدم توجه به تعبیر ابن ابی عمیر در ذیل حدیث 6 است. تعبیر ابن ابی عـمیر، «ثمّ وصف(ع) الخ» می‌باشد که هیچ ظهوری در روایت مستقیم ندارد.

این بـحث، در مـباحث رجـالی، بسیار تأثیر می‌گذارد که ذکر آنها، نوشتار حاضر را طولانی‌تر می‌گرداند. تعبیرات غیرظاهر در روایت مستقیم، بسیارند و شناخت آنـها، چـندان دشوار نیست.

مثال‌هایی از تعبیرات غیرظاهر در روایت مستقیم

در اینجا، به دو مثال بسیار شایع از تـعبیرات غـیرظاهر در روایـت مستقیم، اشاره می‌کنیم:

1. در تعبیر «عن زرارة قال ابو عبدالله(ع)، عن زرارة قال سئل ابو عبد الله(ع)»، هـیچ‌یک از این دو قالب تعبیری، ظهور در روایت مستقیم ندارد. زرارة با همین دو قالب می‌تواند از پیامبر(ص) نـقل حدیث کرده باشد. بـنابراین، بـاید در سند چنین ببینیم: «عن زرارة قال: قال النبی(صلّی الله علیه وآله).» یا «عن زرارة قال: سئل النبی(صلّی الله علیه و آله).»

در این تعابیر، هیچ‌گونه تسامح یا تجوزی به کار نرفته است. آری، اگر قرینه داشـته باشیم که زراره هیچ‌گاه به نحو مرسل مطلبی را نقل نمی‌کند، مگر به ارسال آن تصریح کند و یا وضوح رابطه زراره و امام بر این مطلب دلالت کند، می‌توان در مواردی که زراره صلاحیت روایت از امام را داشته باشد، بـه روایـت مستقیم حکم کرد؛ ولی این قرینه، قرینه خارجی است و از خود لفظ برنمی‌آید و اثبات آن نیز آسان نیست.

2. در مورد تعبیر «عن زرارة قال: سئل ابو عبد الله(ع)»، می‌توان گام را فراتر نهاد و حتی ادعـا نـمود که ظاهر روایت، عدم حضور زراره در مجلس سؤال از ابو عبد الله(ع) است؛ وگرنه می‌گفت: «سئل ابو عبد الله(ع) و انا عنده.» حال، این ادعا چه درست باشد و چه نادرست، اصل عدم ظهور تـعبیر فـوق در روایت مستقیم، قابل انکار نیست.

به هر حال، در شناخت طبقه راوی و میزان روایت راوی از امام، در درجه اوّل باید به تعبیرات صریح در روایت مستقیم روی آورد و با استفاده از این تعبیرات، تعبیرات ظاهر را تفسیر کرد و احیاناً آنها را برخلاف ظاهر آن حمل نمود. مراد از تعبیرات غیرظاهر نیز از زاویه تعبیرات صریح و ظاهر روشن می‌گردد. پس، منابع اوّلیه و اصیل در شناخت طبقه روات، اسنادی است که با تعبیرات صریح، روایت مستقیم راوی از معصوم را برساند.

بدین ترتیب، نیاز به تفکیک تعابیر واسطه و دسته‌بندی آنها در دسته‌ها و گونه‌های مختلف، واضح می‌گردد.

نام‌هایی که در تعبیر واسطه‌اند و در سند واقع نمی‌شوند

در یک سند، هر راوی، روایت را از راوی پیشین دریافت نموده (مرحلة تحمل حدیث) و برای راوی پس از خود نقل نموده است (مرحلة ادا). بدین ترتیب، تمام راویانی که در سند واقع‌اند، هم روایت را تحمل و هم ادا نموده‌اند. به جز سلسله سند، کسان دیگری در میان سند دیده می‌شوند که اتصال سند به وسیلة آنها صورت نگرفته است. به این مثال توجه نمایید:

«عن حنان قال سأل عمرو بن حریث ابا عبد الله(ع) و انا جالس... .» (تهذیب، ج 2، ص 4، ح 4)

در این سند، عمرو بن حریث روایت را برای حنان نقل نکرده است؛ بلکه حنان خود مستقیماً سؤال عمرو بن حریث و پاسخ امام را شنیده است. بنابراین، در مرحله تحمل حدیث حنان، عمرو بن حریث نقشی ندارد و وثاقت و عدم وثاقت عمرو، در صحت سند تأثیری نخواهد داشت.

در سند فوق، اگر بخواهیم طبقه حنان را به دست آوریم، می‌گوییم که حنان از امام صادق(ع) مستقیماً حدیث شنیده است و از اصحاب آن امام می‌باشد. با این حال، این سند در شناخت طبقه عمرو بن حریث، نقش مهمی دارد و همان ثمره‌ای را که در ارتباط حنان با ابو عبد الله(ع) از سند به دست آوردیم، دربارة عمرو بن حریث نیز به دست خواهیم آورد؛ زیرا آنچه در اینجا در طبقه حنان و عمرو بن حریث مؤثر است، تحمل حدیث از امام صادق(ع) است؛ اما ادا کردن حدیث یا نکردن آن، در کشف رابطه این دو با امام تأثیری ندارد.

به تصویر صفحه مراجعه شود.

با توضیحاتی که داده شد، دانسته می‌شود که سند تنها در شناخت طبقه کسانی کـه در سـلسله سـند واقع‌اند، سودمند نبوده، بلکه افراد دیگری نیز در لابه‌لای سند قرار می‌گیرند کـه طـبقه آنها، از ملاحظه سند به دست می‌آید. ما این افراد را جزء تعبیر واسطه قرار می‌دهیم.

تمایز بـین نـام‌های سلسله سند و نام‌های تعبیر واسطه

حال با ذکر چند مثال، از زاویه‌ای دیـگر بـه بحث ادامه می‌دهیم:

1. «عن زرارة عن محمد بـن مـسلم قـال: سألت أبا عبد الله(ع).»

2. «عن زرارة قال: سأل مـحمد بـن مسلم أبا عبد الله(ع) و أنا عنده... فقال(ع)... .»

3. «عن زرارة قال: سأل محمد بن مسلم أبـا عـبد الله(ع)... فقال(ع)... .»

در تعبیر نخست، زراره توسط مـحمد بـن مسلم، روایـت را از امـام (ع) نـقل می‌کند؛ ولی در روایت دوم، زراره مستقیماً خودش سؤال و پاسـخ امـام را شنیده است؛ ولی در مثال سوم، مسئله به این وضوح نیست؛ با دقت در ایـن مـثال درمی‌یابیم که زراره در مقام اداء حدیث، به گـونه مستقیم سؤال و پاسخ امـام را نـقل می‌کند؛ اما آیا تحمل ایـن حـدیث، به گونه مستقیم بوده؟ چنین چیزی، از این عبارت برنمی‌آید. در این مورد، می‌توان گفت کـه زراره‌ـ در مجلس سؤال و جواب بوده بـاشد و مـی‌تواند ایـن ماجرا را از شخص دیـگری ـ خـواه محمد بن مسلم خـواه شـخص ثالثی ـ شنیده باشد. بدین ترتیب، این مثال، از مصادیق بحث گذشته می‌گردد که نحوة تـحمل حـدیث روشن نیست؛ ولی روایت در مقام اداء، بـه گـونه مستقیم نـقل شـده اسـت. لزوم تفکیک این مورد از مـورد دوم که تحمل حدیث نیز به گونه مستقیم بوده، روشن است.

مثال دوم و سوم، هرچند از جهاتی مـشترک‌اند، مـثلاً از هر دو این نکته رجالی که مـحمد بـن مـسلم از امـام صـادق(ع) حدیث شنیده اسـت، اسـتفاده می‌شوند؛ ولی در استفاده رجالی، با هم تفاوت نیز دارند.

در مثال دوم، وجود محمد بن مسلم در میان سند، هـرچند در شـناخت رابـطه زراره و ابو عبد الله(ع)، نقش مستقیمی ندارد، ولی این سـند، مـعاصرت زراره و مـحمد بـن مـسلم را مـی‌رساند و به ما می‌فهماند که در زمانی که محمد بن مسلم زنده بوده و از امام صادق(ع)

حدیث می‌شنیده، زراره نیز در مجلس حاضر بوده است. این مسئله می‌تواند فایده رجالی داشـته باشد که از مثال سوم استفاده نمی‌شود.

فایده رجالی این مثال را در ضمن مثال مشابه دیگری بررسی می‌کنیم. اگر ما در سند این عبارت را ببینیم:

«عن جمیل قال: سأل جابر بن یزید الجـعفی أبـا عبد الله(ع) و أنا عنده.»

با توجه به اینکه جابر جعفی در سال 128 یا حدود آن درگذشته است، از این سند درمی‌یابیم که جمیلِ واقع در سند، در سال 128 در سنّی بوده است که بتواند روایت امـام صـادق(ع) را بشنود. بدین ترتیب، اگر جمیل در سند به قراینی همان جمیل بن درّاج باشد که تاریخ ولادت وی معلوم نیست، از این سند تا حدودی به عصر جـمیل و تـاریخ حیاتش پی می‌بریم و اگر فرض کـنیم کـه جمیل بن درّاج در سال 130 متولد شده باشد، با ضمیمه کردن ولادت جمیل به وفات جابر، درمی‌یابیم که مراد از جمیل در سند، جمیل بن درّاج نیست.

بـنابراین، سـند فوق، هم در طبقه راوی نـقش داشـته و هم در تمییز مشترکات مؤثر می‌افتد. در این مثال، اگر کلمه «و أنا عنده» نبود، هیچ‌یک از این استفاده‌ها انجام نمی‌گرفت.

چند مثال از نام‌های واقع در تعبیر واسطه

حال با ذکر چند مثال به صـورت هـای متنوع، این بحث را می‌بینیم:

1. «عن معتّب قال: دخل محمد بن بشر الوشاء علی أبی عبد الله(ع).» (کافی، ج 4، ص 36، ح 2)

به این مثال، در معجم رجال الحدیث (ج 18، ص 454) در ترجمه معتّب اشاره شده و روایت معتّب، به گـونه مـستقیم از أبو عـبد الله(ع) دانسته شده است. در ترجمه محمد بن بشر الوشّاء، به این روایت اشاره شده (ج 15، ص 127) که ظاهراً به جـهت مدحی است که در متن روایت نسبت به محمد بن بشر الوشـّاء از امـام صـادر شده است؛ نه به جهت تحمل حدیث به وسیله محمد بن بشر الوشّاء.

2. «عن احمد بن محمد عن معمّر بن خلّاد قال: كان داود بن زربى شكا ابنه الى أبى الحسن(ع).»

این روایت در معجم رجال الحدیث (ج 7، ص 104؛ ج 18، ص 473) به عنوان روایت معمّر بن خلّاد از داود بن زربی از أبو الحسن(ع) ذکر شده است که درست نمی‌باشد. در اینجا معمّر بن خلّاد، مستقیماً از أبو الحسن(ع) نقل می‌کند؛ هرچند عبارت، ظهور در نحوه تحمل ندارد.

3. «عن محمد بن عیسى بن عبید عن یونس قال: قال أبو عبد الله(ع) لعباد بن کثیر البصرى الصوفى.»

مراد از یونس در سند به قرینه راوی، یونس بن عبد الرحمن است؛ ولی تعبیر واسطه، ظهوری در روایت مستقیم یونس از امام صادق(ع) ندارد. (مقایسه کنید با معجم رجال الحدیث، ج 20، ص 287)

4. «محمد بن عیسى عن الحسن بن على بن فضال قال: قرأت فى کتاب أبى الأسد إلى أبى الحسن الثانى(ع)... فکتب علیه السلام بخطه.» (التهذیب، ج 6، ص 219 (ملخّصاً))

در معجم رجال الحدیث، این مورد جزء روایات الحسن بن على بن فضال از امام أبو الحسن الثانى دانسته شده است. (ج 5، ص 303)

با وجود اینکه قرائت دست‌خط امام(ع)، بیانگر طبقه راوی نیست، بنابراین، حسن بن علی بن فضّال را به استناد این روایت نمی‌توان از اصحاب امام ابو الحسن الثانی دانست. ابو الأسد و کتابت وی به امام نیز طبق معمول در معجم رجال الحدیث ذکر نشده است.

کتابت صفّار

در اینجا خوب است که در مورد کتاب صفار به امام ابو محمد العسکری (ع) بحث نماییم. محمد بن حسن صفار، نامه‌ای به امام ابو محمد(ع) نگاشته و در ضمن آن، از حضرت پرسش هایی نموده است.

امام در پاسخ، تـوقیع شـریفی را مـرقوم داشته‌اند. این توقیعات، در یک صحیفه‌ای در نزد شیخ صدوق بوده است. وی در موارد مختلف فقیه، قسمت‌هایی از آن را نقل کرده است؛ با عبارت: «کـتب مـحمد بـن الحسن الصفار الی ابی محمد(ع).» (مثلاً بنگرید به: ج 1، ح 396). در مـعجم رجـال الحدیث (ج 15، ص 387 ـ

389)، این موارد را در ضمن روایات صفار از امام ابو محمد(ع) ذکر کرده است؛ درحالی‌که شیخ صدوق، مستقیماً این خبر را از دسـتخط امـام(ع) نـقل می‌کند و اگر مثال قبل را درباره حسن بن علی بن فـضال ملاک قرار دهیم، باید شیخ صدوق را راوی از امام ابو محمد بدانیم؛ البته در اینجا بحث‌هایی وجود دارد که پس از این، در ذکر نـمونه‌هایی از تـعبیر واسـطه در فقیه بدان خواهیم پرداخت.

شیخ کلینی این روایت را از محمد بن یـحیی نـقل نموده و قطعات آن را در کافی ذکر کرده است. در بیشتر موارد، تعبیر وی چنین است: «محمد بن یحیی قال کـتب مـحمد بـن الحسن الی ابی محمد(ع)... فوقّع(علیه السلام).» (کافی، ج 3، ص 150، ح 3؛ ج 5، ص 125، ح 8؛ ج 5، ص 181، ح 3؛ ج 5، ص 307، ح 14 (با عبارت کتب محمد)؛ ج 7، ص 45، ح 2؛ ج 7، ص 46، ح 1؛ ج 7، ص 394، ح 3؛ ج 7، ص 461، ح 7)

در بـرخی مـوارد، بـا تعبیر «محمد بن یحیی قال کتب بعض أصحابنا الی ابی محمد(ع).» (کافی، ج 6، ص 324، ح 10؛ ج 7، ص 37، ح 34)

مراد از بعض اصـحابنا، ظـاهراً مـحمد بن الحسن الصفار است.

تمامی این موارد، در معجم رجال الحدیث (ج 18، ص 347)، تحت عنوان محمد بـن یـحیی به صورت: «ما روی عن ابی محمد(ع)» ذکر شده است. از عبارت فوق نمی‌توان فـهمید کـه آیـا محمد بن یحیی کتاب محمد بن الحسن را مستقیماً دیده و از خط امام نقل می‌کند و یـا مـحمد بن الحسن این مطلب را به محمد بن یحیی گفته و یا احیاناً شخص دیـگری از ایـن کـتاب به محمد بن یحیی گزارش داده است. در پاره‌ای موارد، محمد بن یحیی این مطلب را از محمد بـن الحـسن نقل کرده است. در کافی (ج 5، ص 239، ح 9؛ ج 5، ص 293، ح 5) می‌خوانیم: «محمد بن یحیی عن محمد بن الحـسن (الحـسن صـح) قال: کتبت الی ابی محمد(ع)... فوقّع(علیه السلام).»

و نیز در کافی (ج 7، ص 402، ح 4) می‌بینیم: «محمد بن یحیی عـن مـحمد بـن الحسن أنّه کتب الی ابی محمد(ع)... فوقّع(علیه السلام).» بدین ترتیب، ممکن اسـت مـحمد بن یحیی توقیعات امام(ع) را به نحو مستقیم دریافت نداشته باشد؛ بلکه محمد بن الحسن آن را برای وی خـبر داده اسـت.

با این بحث، تأثیر نحوه تعبیر واسطه در روایت راویان از امام معصوم(ع) و نـقش سـائلان و کاتبان روایت از امام(ع) و سایر کسانی که در لابـه‌لای سـند واقـع‌اند، ولی اداء روایت برای راوی بعدی به وسیلهٔ ایشان صـورت نـگرفته، روشن می‌شود.

در این باره، پس از این، در هنگام ذکر نمونه‌هایی از تعبیر واسطه در فقیه، بار دیـگر سـخن خواهیم گفت.

در خاتمه، تذکر ایـن نـکته بی‌تناسب نـیست کـه عـدم توجه نقش تعبیر واسطه در کتاب‌های حـدیثی مـتأخر نیز منشأ اشتباهاتی شده است؛ مثلاً در وسائل پس از ذکر روایتی از «محمد بن عـیسی العـبیدی قال: کتب احمد بن حمزة الی ابـی الحسن(ع)»، می‌خوانیم: «و رواه الصدوق بـاسناده عـن محمد بن عیسی عن احـمد بـن حمزة مثله.» (وسائل، ج 13، آخر 305)

به تصویر صفحه مراجعه شود.

با مراجعه به اصـل سـند در فقیه (ج 4، ح 624) درمی‌یابیم که نحوه حـدیث، نـادرست مـی‌باشد. عبارت این سـند، چـنین است: «و روی محمد بـن عـیسی العبیدی قال: کتب احمد بن حمزة الی ابی الحسن(ع).»

به تصویر صفحه مراجعه شود.

چـنان‌که مـی‌بینید، احمد بن حمزة الزاماً در تحمل حـدیث عـبیدی نقش نـدارد. نـظیر ایـن اشتباه، در ج 2، ص 443 معجم رجال الحـدیث نیز در اسناد احمد بن حمزه دیده می‌شود. در این صفحه، این روایت را به عنوان: «روی عن ابـی الحـسن(ع) و روی عنه محمد بن عیسی العبیدی» درج کـرده‌اند کـه نـادرست اسـت.

بـه تصویر صفحه مـراجعه شـود.

بدین ترتیب، بحث و بررسی بر روی اسناد، حتماً باید بر محور اسناد کتب دست‌اوّل چون کتب اربـعه صـورت بـگیرد و از مراجعه به کتب دست‌دوم و استناد به آنـها، خـودداری ورزیـد.